

لغزان به سبزه و سوسن باشی

از غار غارِ سیبه بالان  
رؤیای عشقی من آسفت  
یعنی: ز مفسده پروا کن  
در بندِ پاکي دامن باشی

آنجا که نوبت جنگ آید  
از عشق حوصله تنگ آید  
نرمای موم چه می باید  
سختای توده آهن باشی

در سینه ام دل فرزانه  
گوید که این سخنان مشنو  
عقل به یاهه چرا گوید  
تهمینه را که تهمت باشی

مادر شدی که محبت را  
با شیر و شعر بنوشانی  
در خشکسال جوان گشتن  
باران و مزده گلشن باشی

با دوست همدل و همسر شو  
نه کم نه بیش، برابر شو  
گردشمنی ز تو می باید  
با ظلم و سیطره دشمن باشی

خواهی سپاه شکن باشی،  
شمشیر شعر و سخن باشی،  
گیسو به مکر و حيله مکن پنهان،  
گرد آفرید مشو، زن باش!  
۱۳ تیر ۸۶

(۷)  
**... ولی چه کسی حاضر است برگردد؟**  
«ورق پاره» که به اعتبار شمارش روی جلد، سال ششم را با شماره دوازده آغاز کرده است، یعنی سالی دو بار منتشر می شود، آخرین شماره خود را به ۲۴ ساعته های لس آنجلس اختصاص داده است. با نگاهی سخت انتقاد آمیز، بی رحم و گاهی بیرون از جاده انصاف.  
با اینهمه ناشر آن «وفاآذر بهاری» زبانی دارد بی تکلف و



نگاهی بی تعارف. بر ۲۴ ساعته های لس آنجلس خرده ها گرفته است که جوابش با ۲۴ ساعته هاست. اما من تنها سرمقاله او را برای نقل در یادداشتهای بی تاریخ پسندیده ام و نقل می کنم. او با جرأتی که کمتر می توان با آن در حصار تعارفهای متداول لس آنجلسی برخورد کرد. سرمقاله ای را نوشته است که می خوانید و با اندکی انصاف صراحت آن را می ستائید.

دنباله مطلب در صفحه ۲۴

نظامی ناگهان به مردنمایان شاهنامه روی می کند و از این که عاقلان به یاهه از تهمینه می خواهند که تهمت باشی لب به شکوه می گشاید چرا که تهمینه آن زن خواننده ای است که نیمه شب با بنده ای شمع معنبر به دست بر بالین رستم می ایستد و به جرأت پهلوان خفته را صدا می زند و راز دلبستگی خود را با او در میان می گذارد و به تهمت یادآوردی می شود که با شنیدن شرح دلآوریهای او که شهر از آن سرشار است دل به مهرش سپرده و او را که تا کنون کس از پرده بیرون ندیده دلباخته پهلوان ساخته است و حالا آمده است که خود را تسلیم وی کند و پای بر سر خرد بکوبد:

تو ای که تا کنون کس از پرده بیرون ندیده  
دلباخته پهلوان ساخته است و حالا آمده است که خود را تسلیم  
وی کند و پای بر سر خرد بکوبد:  
ترایم کنون گر بخواهی مرا  
نبیند جز این مرغ و ماهی مرا  
یکی آنکه بر تو چنین گشته ام  
خرد را ز بهر هوی کشته ام  
و نه تنها او را می خواهد بلکه از خداوند هم می خواهد که:  
و دیگر که از تو مگر کردگار

نشاند یک پورم اندر کنار  
مگر چون تو باشد به مردی و زور

سپهرش دهد بهرکیوان و هور  
سیمین نواده شیرین در آخرین تکه از شعر «زن باش» به جنگ گردآفریدهایی می رود که لباس رزم مردانه بر تن، در میدان جنگ با مردان ظاهر می شوند و به حيله زن بودن خود را پنهان می دارند. او آنان را از مردنمائی سرزنش می کند که باید دوست همدل و همسر و برابر بود و به جای «مرد دشمنی» باید با ظلم و سیطره به ستیز برخاست. او به دنبال این فکر و حکایت گردآفرید شعرش را ادامه می دهد و تا آنجا ادامه می دهد که: سهراب او را به گمندی خویش در می اندازد و از زین و از اسب می رباید و در بر می کشد:

چو آمد خروشان به تنگ اندرش  
بجینید و برداشت خود از سرش  
رها شد ز بند زره موی او

درخشان چون خورشید شد روی او  
بدانست سهراب کو دختر است

سرموی او از در افسر است  
و اینجاست که سیمین شعر زن باش را با این بیت درخشان تمام می کند:  
گیسو به مکر و حيله مکن پنهان

گرد آفرید مشو، زن باش  
و بخوانید تمام شعر بلند بانوی بلندقامت شعر امروز ما را از بلندای هشتاد در ستایش زن، این جوهر جوانی و شادابی.

(۶)  
**زن باش!**

سیمین بهیانی  
رغبت به آب تنی دارم  
ای عشق، چشمه روشن باش  
سیمین - نواده شیرین - ام  
ممت پذیر و فروتن باشی

با موج های بلور ینت  
از ساق و ران و کمر بگذر  
بر پشت و سینه بلغزان دست  
پیچیده در گل و گردن باشی

وان گه بگرد و فروتر شو  
در کار گردش دیگر شو  
هر جا شکفته گلی دیدی

دکتر قاسم معتمدی جناب حاج محمد تقی معتمدی که همراه ظهیر الاسلام تولیت آن زمان مسجد سپهسالار در کاب ملک عبدالله پادشاه اردن هاشمی که به ایران آمده بود پدر ملک حسین پادشاه بعدی اردن) به آنجا می رفتند. پادشاه اردن ملک عبدالله وقتی چشمش به آن لوحه خورد که قال رسول الله ولایت علی بن ابی طالب حصنی نوشته شده با صدای بلند گفت لاوالله. لا قال رسول الله و به شدت اصل آن را منکر شد و به زنده یاد ظهیرالاسلام اعتراض نمود.

عموم بارها این مطلب را برای همه ما بازگو کرد و حتی المقدور افراد فامیل را از به کار بردن این شعار جعلی باز می داشت و خودش هم بر سر قبرستانی که در بابل مازندران بنا کرد، شعار مذهبی دیگری انتخاب کرد و کاشی قبلی را که در آن ذکر از ولایت.... شده بود، برداشت و تعویض نمود. خواست این مطلب را که جنبه تاریخی، اصولی دارد به اطلاع جنابعالی برسانم که به نحوی در نوشته های خودتان انعکاس بدهید.

(۵)  
**با جرأتی بلندتر از قامت سخن**

هر بار که خادم سیمین بهیانی شعری برای من می فرستد دری از بیداری، هشیاری و جرأت به رویم می گشاید. نمی دانم شعر زیبایی او «هشتادسالگی و عشق» را خوانده و به خاطر دارید یا نه؟ سیمین در آن غزل از بلندای عشق و از فراز قله هشتاد سخن گفته بود.

دو هفته پیش دو شعر برایم فرستاد دو شعری که نگاه بیدار او را روزگار چشم فروبستن ها و دل به خاموشی سپردنهای نشان می دهد. از آن دو شعر، شعر «زن باش» را برگزیدم تا درباره اش بگویم و بنویسم.

شعر «زن باش» جوهری از حرف روز را با خود دارد. حرف روز آن که زنها می خواهند از مرز دلپذیر زن بودن پا فراتر بگذارند و آن نیمه دیگر شوند که ظرافت ها و لطافت های این نیمه تهی است.

شعر در سه بند سروده شده است و در آغاز، شما تمنای برهنگی و آب تنی را از زبان زنی می شنوید که سربلند خود را نواده شیرین می خواند. شیرین، آن که آب تنی افسانه ای اش در چشمه، سرچشمه هزارها تمثیل و تصور عاشقانه است. شیرینی که سیمین نواده اوست و خسرو او را در چشمه بدین گونه می بیند:

در آب نیلگون چون گل نشسته  
پزندی نیلگون تا ناف بسته

همه چشمه ز جسم آن گل اندام  
گل بادام و در گل مغز بادام

ز هر سو شاخ گیسو شانه می کرد  
بنفشه بر سر گل دانه می کرد

و وقتی از آب تنی فارغ می شود و از چشمه بیرون می آید و خسرو را روبروی خود می یابد به چاره جویی برای پنهان داشتن تن برهنه بر می خیزد

جز آن چاره ندید آن چشمه قند  
که گیسو را چو شب بر مه پراکند

عبیر افشانند بر ماه شب افروز  
به شب، خورشید می پوشید در روز

سوادی بر تن سیمین زد از بیم  
که خوشی باشد سواد نقش بر سیم

سیمین نواده شیرین، پر جرأت تر از او به موجهای بلورین فرمان می دهد که چگونه بلغزند و فرو ریزند.

و در بند دوم وقتی به عشق می اندیشد به جای آنکه به نرمی موم باشد به سختی آهن است. در بند سوم شعر، آن شیرین

در ویرانگری غربت چند بار کارورا دیدم. همان بود که بود. ایستاده قامت و سربلند و خصم سرسخت فقر و زشتی و نامردمی. قسم بزرگش «به جون ماما» بود. مادرش را می گفت که هشت خواهر و برادر را به دندان گرفته و به جان بزرگ کرده بود. او یک بیوگرافی زیبا از خود و خانواده اش به یادگار گذاشته است که می توانید در سایت او KARO بخوانید. در این زندگینامه حرفهای او را باید با حوصله خواند و به آن فکر کرد.

«من وظیفه سنگینی را به عهده گرفته ام... وظیفه سنگینی به نام هیج»

وظیفه سنگینی به نام پوچ  
تصور نکنید که «پوچ» را تصور کردن آسان است

و تصور نکنید که «هیج» را از «پوچی» هراسان است  
انسان درست هنگامی بزرگ می شود که صمیمانه احساس می کند

هیج است  
انسان درست هنگامی از کشیدن بار خجالت، خجالت می کشد که صمیمانه احساس می کند که حتی هیج یعنی بزرگترین و قابل

تحقق ترین «حقیقت» ها پوچ است... افسوس!

گاه گاهی با تلفن با هم صحبت می کردیم. نزدیک سالی پیش برگزیده ای از سخنان بزرگان جهان را که ترجمه کرده بود به مجله جوانان لس آنجلس داد و به مهر تمام به من، رفیق آن روزهای مدرسه کمال الملک پیشکش کرد.

یک روز زنگ زد که حال بد است بیا و مرا بین هر چند وقت یک بار حالش عوض می شد. از قلب شکسته اش رنج برد.

خیلی اصرار کرد گفتم بگذار فرصتی پیدا شود بیایم ترا ببینم. گفت:

- می آبی برویم تو یک جایی خودمان را در عرق غرق کنیم؟  
به خنده گفتم:

- اگر خمیره ای قد من باشد چرا نه؟  
از آقای ذکایی احوالش را پرسیدم. گفت همه از او مراقبت می

کنند دخترش عاشقانه و بیش از همه مواظب اوست. و البته حالش هیج خوش نیست. هفته بعد که تلفن کرد گفت:

- دکتر، بیا منو ببین، به جون ماما دلم تنگه.  
و حالا با یاد آن همه سال، پس از آن که نیست، با بغض باید

بگویم:  
- کارو، به جون ماما منم دلم تنگه. دلم هوس گل کرده است.  
سر گل دارم و پروانه پروازم نیست.

(۴)  
**ملک عبدالله اول پادشاه اردن:  
لاوالله لا قال رسول الله**

آقای مهندس احمد معتمدی از صاحب منصبان برجسته مخابرات و وزارت پست و تلگراف در گذشته، پس از خواندن یادداشتهای مربوط به سفر مشهد این بنده، این یادداشت را برایم فرستاده اند که در خور تأمل است و به واسطه آنکه راوی ثقة است و می توان به گفته اش اعتبار کرد. آن را نقل می کنم. در شماره ۱۱ تیر، روزنامه عصر امروز مطلبی از نوشته های سابق و بل اسبق جنابعالی در باب سفری به پابوس امام هشتم چاپ نموده که در صفحه پنجم اشاره ای به شعار معمول در ایران ولایت علی بن ابی طالب حصنی... شده است.

در این باب یادآور می شوم و شاید جنابعالی به خاطر دارید که این شعار یک چیزی و جمله ای قبل از آن هم دارد که روی لوحه

کاشی سردر ساختمانهای مهم از جمله مسجد سپهسالار و خانه های اعیان آمده و آن این است که قبل از آن ذکر می شود:

قال رسول الله: ولایت علی بن ابی طالب حصنی....

زنده یاد اسید عصار که با عموم رفت و آمد و دوستی داشت روزی در این باب اظهار نمود به عموم پدر زنده یاد

**شرکت قالیسویی و رفوگری فرش راگ مستر (بهاران سابق) Rug Master**  
With more than 20 years experience in Re weaving & Re fringing  
**با بیست سال سابقه کار در ایران و آمریکا، متخصص در رفوگری انواع فرشهای قدیمی و جدید**

**نشتشوی انواع فرش**  
رنگ برداری و لکه گیری از روی فرش  
قیمت گذاری بر انواع فرشها  
خرید و فروش فرش

Insured & Bonded  
**Free pick-up & Delivery**  
**(925) 705-1354**  
**(510) 704-0460**  
1922 Martin Luther King Jr. Way, Berkeley, CA 94704

**Alpha Electric**  
Residential, Commercial, Industrial  
**انجام کلیه امور الکتریکی ساختمانهای مسکونی و تجاری**  
با مدیریت کریم مرادی با بیش از ۱۵ سال تجربه

♦ ساختمانهای جدید و قدیمی  
♦ نصب انواع چراغ، پنکه و رفع اشکالات برقی منزل  
♦ نصب تلویزیون های جدید (Plasma & LCD) و بلندگو  
♦ افزودن مدارهای برقی و تعویض پتل برق و...  
♦ Service Upgrade & New Circuits  
♦ Troubleshooting...

مشورت رایگان، قیمت مناسب و کیفیت کار ضمانت می شود  
**(408) 768-4403**  
www.alphaElectricCompany.com

Bonded & Insured  
**Free Estimates**  
Lic.# 869934

انجمن فرهنگی آذربایجان  
در شمال کالیفرنیا  
برنامه پیک نیک سالانه خود را اعلام نموده  
و از عموم علاقه مندان دعوت به شرکت می نماید  
برنامه شامل موسیقی، ورزش، سرگرمی برای  
کودکان و بزرگسالان میباشد. غذا و نوشیدنی به  
قیمت مناسب ارائه خواهد شد.  
تاریخ: یکشنبه ۹ سپتامبر ۲۰۰۷  
۱۱ صبح تا عصر  
مکان: پارک وسونا، جایگاه «لیک ویو»  
Vasona Lake County Park, Lake View Group Area  
333 Blossom Hill Road, Los Gatos, CA 95032  
تلفن اطلاعات: ۴۰۸-۳۵۱-۰۴۱۴  
azerbaijancsnc@yahoo.com • www.acsnc.org